

افغانها در هند

میر حسین شاه

توضیح امپراطوری

دهلی و اجمیر فتح گردید و قوای چوهان ها خورد شد، اما مفتح این قنوج دوشهر نمی توانست برای تأسیس امپراطوری در هند کفایت کند با آنطرف دهلی در قلب دو آب ریاست نشین قبیله رانور افتاده بود. جیه چند را فرمانروای این قبیله خود را بزرگترین بادشاہ عصر میدانست. او شاید میخواست پس از مرگ بر توپراج فرمانروای مطلق هند باشد اما اوضاع بیکیلی دیگرگون شد. سلطان معزالدین محمد با لشکر بزرگی برای مقابله با جیه چند را از غزنی جانب هند حرکت کرد. قطب الدین افشار رشید آن در بن وقت مشغول تسخیر حصار کول بود در آنجا از اراده سلطان باو خبر دادند. از آنجا باستقبال سلطان حرکت کرد تعداد عساکر غزنی را در بن حمله پنجاه هزار سوار می نویسند. (۱) از طرف مقابل راجه خودش قوای هند را هدایت میکرد. جنگ در نزدیکی چندوار (۲) در گرفت و به شکست قوای مقابل منتهی گردید. راجه به اثر تیری زخم کاری برداشت و بخاک افتاد. عساکر غزنی ازینجا جانب اسنی، واقع در چارده فرسخی جنوب غرب قنوج، حرکت کردند. اسنی حصاری است که راجه

(۱) تاج، لمانر در Elliot & Dowson: History of India ص ۲۲ ج ۲

(۲) چند ولد قریه ای است در نزدیکی فیروز آباد. کمبرج هستری آف اندیا ج ۳

آنرا فیروز آباد در حالیه می نویسد. و صحیح نیست.

خزاین خود را در آن ذخیره کرده بود. حصار فتح شد و خزاین آن بدست سلطان افتاد. ازینجا سلطان جانب بنارس حرکت کرد. در بنارس رو سای قبایل هند تبعیت خود را اعلام داشتند و روی سکه نام و القاب سلطان را جای دادند (۱). راتوهای پس از این شکست جانب مروار رفتند و در آنجا ریاست نشین جدید جود هپور را تشکیل دادند سلطان پس از فتح بنارس از کول، حصاری را که قطب الدین، فتح کرده بود، دیدن نمود و از آن جا جانب غزنی حرکت کرد. امنیت و نظم که با اثر سلطنت غوری ها در هند رو بکار شد، در آن نیم قاره بنظر احترام دیده می شد، امرای محلی از بر خورد عساگر غور راضی بودند و آنها ایسکه نحت حمایت قوای غزنی آمده بودند خود را مأمون میدانستند. بر پراج، راجه اجمیر را که در حمایت غزنی بود بیرون کرد. راجه از قطب الدین کمک خواست و موخر الذکر با لشکر فرادانی به معاونت او شتافت و به حکومتش برگردانید. اما یکی از امرای عسکر را به نیابت حکومت و نظارت بر کارهای راجه تعیین کرد. از اجمیر در ماه صفر ۵۹۳ هـ (۱۱۹۷ م) مقابل بهیمه دیوه، راجه نمر و اله، حرکت کرد، او را مغلوب ساخت پس ازین فتح گو الیار، بیان، و جا های دیگر را قطب الدین مطیع ساخت.

بهار به بسیاری آملی و بلذات عساکر سلطان افتاد. این کار بدست محمد بن بختیار خلجی یکی از امرای لشکر غور صورت گرفت. محمد جنرال شجاعی بود و بهمین مناسبت نشان افتخار از قطب الدین دریافت داشته بود پس از حملات پیهم که حوالی بهار انجام داد با احتمال قوی بسال ۵۹۳ در راس قوای کوچکی که مشتمل بر دو صد سوار بود بر حصار حمله برد و آن جاز امتصرف شد. بهار تنها ایالتی بود در هند که در آن دین بودا هنوز باقیمانده بود، و آن ازینجهت بود که پادشاهان خا نواده پالا، که از پیروان دین بودند، به سختی از آن حماست می نمودند. جای شبهه نیست که این دوره، دوره

اخیر دین بودا در هند است. دین بودا بت پرستی و مراسم دیگری را که با روحیه اصلی آن مخالف است پذیرفته بود. مورخین اسلامی که بین طبقات مختلف هند فرق نمیگذارند میگویند برهمن هائیکه همه ریش های شان را تراشیده بودند بقتل رسیدند. این برهمن ها با احتمال قوی راهب های بودائی بودند که در معابد بودائی بهار زندگی داشتند. مقدار زیاد کتاب از اینجا بدست آمد به قول طبقات ناصری وقتی کتب مذکور را خواندند معلوم شد معبد مدرسه بوده است. دو سال بعد از فتح بهار فتح بنگال صورت گرفت. محمد بختیار از بنگال بهار حرکت کرد و به شهر نودیه رسید. درین وقت تنها هزاره سوار با او همراه بود و بقیه لشکر از عقب میآمدند. محمد بدون آنکه به کسی متوجه شود راه خود را دنبال میکرد. مردم غالباً گمان میکردند یکی از تجار به شهر ایشان وارد شده است. باین ترتیب بدر قصر وای، لکهنویه رسید (۱) در آنجا شمشیرش را از نیام در آورد و امر حمله داد. رای مشغول صرف طعام بود ناگهان غلغله در شهر و کاخ او برخاست. محمد بختیار خود را بدرون قصر رساند و عده ای از محافظین را کشت. راجه با پای برهنه از در عقبی کاخ بیرون رفت (۲) خزاین او با آل و عیال و خدمه بدست محمد افتاد. در اینجا غنیمت بسیاری بتصرف لشکر عور آمد. رجنرال فاتح شهر نودیه Nudiah را خراب کرد و لکهنونی یا گور را مرکز قرار داد. تسلط غور راجه سرکش این اراضی توسعه داد، ضرب سکه نمود و خطبه را بنام سلطان معزالدین خواند. مدارس و صومعه ها آباد کرد و در آن از باب مذهب راجه غرض انتشار تعلیمات اسلامی جناراد.

(۱) مهاج السراج می نویسد: از اهالی فرغانه دو برادر بودند بنام نظام الدین و شمس الدین در خدمت محمد بن بختیار. او با شمس الدین در لکهنونی ملاقات کرده است و داستان فتح بنگال را از آنجا شنیده است. بنگال بدون شبهه فتح شده اما در طرز فتح آن اختلاف نظر موجود است و قول طبقات ناصری که در اینجا مورد نظر بوده از احاطه قرب زمان مرجع است.

(۲) راجه بهادر گور در نزدیکی سونا گون کریمت و آن بناگاه اشخاصی بود که

از دور ناامید می شدند و دیری نگذشت که در آنجا در گذشت (بعد از ۱۲۰۵ م)

محمد بختیار میخواست تبت را نیز تحت نفوذ خود بیارد برای این کار لشکر بزرگی در حد و دده هزار سوار جمع کرد و پس از تحمل مشقات زیاد و پنج سفر پس از پانزده روز خود را با آنجار رسانید. تبتی ها شجاعانه جنگیدند و عده زیادی از طرفدار محمود را بقتل رسانیدند. او در تبت بوضع بدی گرفتار شده دشمنان از هر طرف دوش را گرفته، و لشکرش را خستگی و ناهمواری های سفر به ستوه آورده بود. باین اوضاع و احوال عقب نشینی معقولتر از بیداری و مقارمت بنظر میآمد. از همین جهت لشکر عقب نشست هنگام مراجعت نیز به نامازی می هائی رو برو شدند. بعضی از سپاهیان هنگام عبور از باگمتی Bagmati (۱) در آب آن رودخانه غرق شدند. محمد به مشکل توانست جان به سلامت برد.

به سال ۵۹۹ ه (۱۲۰۲ م) قطب الدین برای بدست آوردن قلعه کالنجر حرکت کرد. درین سفر شمس الدین التمش با او همراه بود. در کالنجر بر مردی با پر مال امیر چندلای بندلکهند امارت داشت. موخرالد که نتوانست مقابل عساکر قطب الدین بایستد. قوایی که مقابل آن بر توی راج و جیه چند را خورده شده بود، پر مال را تا چیز می شمرد.

راجه مغلوب شد و حصارى که در سر تاسر هند با استحکام معروف بود (۲) بدست افسر غوری، قطب الدین افشار و قبیل و مویشی و اسلحه زیادى نصیب او گردید. ازینجا قطب الدین جانب مهو بارفت و آنجار را با سانی بدست آورد و پس از آن حصارهاى کاپی و بدایون (۳) را گرفت. باین ترتیب تمام نقاط مهم هند شمالی بوسیله قطب الدین تحت تسلط دولت غزنی درآمد. فرما نروایان غزنی با آنکه مایل بودند در هند متصرفاتی داشته باشند متوجه ما وراء النهر نیز بودند از دوره سلطان محمود غزنوی همیشه سعی می شد آنجاها بتصرف حکومت مرگزی در غزنه باشد. محمد که جاهای بیشتری را در هند بدست داشت، همین کار را انجام داد و بسال ۶۰۱ (۱۲۰۴) در راس قوای بزرگی با آنطرف حرکت کرد،

(۱) با احتمال شاخه ای از برهه یونرا Brahma putra

(۲) سن نظامی در راج امائر: Elliot & Dowson: History of India ص ۲۳۱

(۳) Hammer، پیروی بر گ بدایون را این کنگا و جمنافرا میدهد که می محل است.

بدایون در وهلکند بطرف شرق کنگا واقع شده.

شاه خوارزم از خراسان کمک خواست و گورخان قره خطائی و قوای متحده مقابل سلطان غوری را گرفت سلطان در بن جنگ شکست کرد و نزدیک بود در میدان معرکه کشته شود (۱). شکست سلطان آشوب های داخلی و خارجی برای او برپا کرد. یکی از افسرها فرمانی جعل کرد، جانب ملتان رفت و خود را امیر آنجا اعلان نمود. تاج الدین یلدز که در غزنی بود درهای شهر را بروی سلطان بست و باو اجازه ورود نداد کهکهرها Khokhars گمان کردند سلطان بقتل رسیده است و بنای شورش را گذاشتند. باین ترتیب فتنه و آشوب در غالب نقاط امپراطوری برپا بود. اما ثبات شهاب الدین بایه دار تر از آن بود که مقابل این چیزها از پای در آید. او ملتان و غزنی را بدست آورد و پس از آن بقصد سرکوبی کهکهرها حرکت کرد. قطب الدین نیز از دهلی به کمک شتافت. سلطان پس از شکست دادن کهکهران قطب الدین را مرخص نمود. از قول فرشته برمیآید که کهکهران مردمی بودند مقدماتی و بین سند و کوه سوا لک زندگی داشتند. ظاهر آبدین معینی معتقدنه بودند از نظر اجتماع نیز در مراحل مقدماتی زندگی می نمودند. هر وقت از ایشان دختری بدنیا می آمد بدر خانه می ایستادند و میگفتند کسی هست اینرا بزنی بگیرد؟ اگر شوهری پیدامی شد دختر را باو می سپردند و در غیر آن هلاکش میکردند. یک زن بین آنها می توانست چند شوهر بگیرد. در آخر سلطنت شهاب الدین اسلام بین آنها راه یافت و عده ای از آنها باین دین مقدس گرویدند (۲)

سلطان پس از آنکه ارضاع را در هند عادی ساخت بتاریخ ۱۶ رجب ۶۰۲ از شهر لاهور جانب غزنی حرکت کرد. مثل پیشکه در نظر داشت پس از ورود غزنی به ماوراءالنهر حمله ببرد زیرا به بهاء الدین سلم فرمانروای بامیان امر داده بود قوای آن نواحی را در حال آماده باش نگهدارد.

کهکرها از طرف دیگر با آنکه مطیع شده بودند در دل قصد انتقام می پروردند سلطان هنگام مراجعت در دهلیک در علاقه جهيلم (۳) اقامت کرد. او در پنجاب شب

(۱) فرشته، چاپ نول کشور ص ۹۵.

(۲) تاریخ فرشته چاپ نول کشور ص ۶۰.

(۳) طبقات اکبری قریه و ملک می نویسد و آنرا از توابع غزنی میدانند. فرشته در مهبک

نوشته و محل وقوع آنرا کنار سند میدانند.

دوم شعبان وارد شده بود شب سوم یکی از کهکهران بر دربان سلطان حمله نمود، و چون خد متگاران بد و را و جمع شدند عده دیگر فرصت یافتند و بخیمه پادشاه ریختند و بضر بیهوشی زدند و کارد او را بقتل رساندند. (۱) باین ترتیب سلطانی که از ابتدای حکومت غزنین تا اینوقت سی و دو سال و چند ماه سلطنت کرده بود چشم از جهان پوشید. در محل خادته موید الامک بن محمد سجستانی زمام امور را در دست گرفت نگذاشت ماجراجویان از فرصت استفاده کنند و اوضاع را خرابتر سازند بعضی از کهکهران را به انتقام سلطان بقتل رسانید و با جنازه او جانب غزنی حرکت کرد. بتاريخ ۲۲ شعبان محفل سلطان را به غزنی وارد کردند و در حظیره که در زمان حیات برای دخترش ساخته بود دفن نمودند. (۲)

مورخین اسلامی معزالدين محمد را به بزرگی ستوده اند، مخصوصاً قاضی منهاج سراج که در بدل سخاوت و کرامت و حمایت او از علوم مبالغه می نماید. فرشته که نسبتاً درینصکار معتدلتر است می نویسد: «پادشاه عادل خداترس، مشفق بر خلائق بود و علما و صلحا را عزت میداشت و خدمت میکرد» هرگاه او را از نظر شخصیت پهلوی سلطان بزرگ محمود بگذاریم می توانیم بگوئیم که محمد سیاستمدار تراز محمود بود و میخواست سلطنت دائمی در هند تأسیس کند. (۳) ازینجاست که می توانیم بگوئیم محمد دور بینتری داشت و از همان اول راه دیگری را در پیش گرفت. او میخواست فتوحانش را استحكام بخشد و درین کار افسر رشید او قطب الدین که بعدها خانواده ای را، در هند، اساس گذاشت همکار بود. فتح هند، باوجود راجپوت ها کاری بود مشکل. اما در دوره شهاب الدین برای اولین بار قسمت بزرگی از آن شبه قاره تحت تسلط حکومت غزنی درآمد. قطب الدین را

(۱) طبقات اکبری رباعی درین مورد دارد باین شرح:

شهادت ملک بحر و بر شهاب الدین کز ابتدا ای جهان همچو او نیامد يك
سوم ز غره شعبان بسال سه صد و دو فتاده در ره غزنین به منزل د يك

(۲) تاریخ فرشته: چاپ نول کشور ص ۶۰.

(۳) Ishwari Prasad: History of Medieval India ص ۱۶۲.

نائب السلطنه هند مقرر نمودند و وظیفه توسعه امپراطوری را در آن قسمت ها بر عهده او گذاشتند - این حقیقت منظوری را که محمد در دل داشته بخوبی نشان میدهد . راست است که سلطان در هند اقامت نکرد و مانند سلاطین متقدم خودش میخواست فتوحاتی در ایران و ماورای آمو داشته باشد . پادشاهان غزنی همیشه میخواسته اند اتحادیه ای از ممالک بدور تخت آنها در شرق و غرب و شمال موجود باشد . سلطان در این سیاست پیرو همان سیاست عنعنوی متقدمین خود است . کار او در هند استوار تر از پادشاهانی است که قبل از او آمده بودند . امپراطوری غزنی پس از مرگ او تجزیه شد . در حقیقت امپراطوری نمی توانست ، بدون آنکه مردی به استواری اراده محمد در اس آن باشد پايدار بماند . با وجود این قدرتی را که او برای اسلام در آن شبه قاره تأسیس کرد روز بروز افزونی گرفت امپراطوری دهلی که بدست غوری ها اساس گذاشته شد از مراحل بسیار مقدماتی برخاست اما دیری نگذشت که جای امپراطوری های بزرگ شرق را گرفت و این کار را از لحاظ انتشار اسلام می توانیم خدمت بزرگ و فراموش ناشدنی باین دین بشماریم .

قبل از آنکه به بحث خود در اجماع به سلطان معزالدین محمد و دوره سلطنت او خاتمه دهیم لازم میدانیم یکی از افسرهای رشید خلجی او را که در غالب فتوحات سهیم بوده است معرفی کنیم : این بزرگ مرد عباسی است از محمد بختیار خلجی که فعالیت های نظامی او را مخصوصاً فتح بنگال دیدیم .

محمد بختیار جوانی بود خلجی ، از غور ایالت گرمسیر ، زرنک ، باهوش ، متهور ، دلیر ، عاقل بانجر به . در جوانی قبیله اش را ترک گفت و بدر بار معزالدین به غزنین آمد ، و در آنجا بدیوان عرض مشغول و وظیفه شد . اتفاقاً میانه این شخص با آمرش خراب گردید و ناچار شد از غزنین به هند وستان برود در آن جایز در دیوان عرض راه یافت و بسر نوشت غزنین گرفتار گردید . از غزنین به بدایون رفت و بخدمت امیر لشکر آنجا در آمد و مقام عالی یافت پس از مدتی به اوده رفت ، و باملك حسام الدین اغلبك مشغول خدمت شد و بعدها بدریافت جا گیر سهلت و سهلی نایل گردید . چون مرد متهور و شجاع بود گاهی با طرف بهار و مینر (منگهر) به حمله میپرداخت .

آوازه شجاعت او بجا های دور و نزدیک اورسید وعده ای از خلجی های مقیم هند بدور او جمع شدند ، فعالیت هایش مورد تقدیر حکومت مرکزی قرار گرفت و قطب الدین بافرستان بک دست لباس رضائیت خود را از خدماتش اعلام داشت . این کار بیشتر اوراتشویق نمود و بار دیگر بر بهار حمله کرد. این حمله قطب الدین را بیشتر باو متوجه ساخت اما همین توجه حسد و نفرت دربار بان را علیه او برانگیخت . این دشمنی بحدی کشید که او را مامور ساختند بافیلی در کاخ سفید بچنگد قطب الدین با ضرب تبری بر خرطوم فیل ، فیل را از پای در آورد و مورد نوازش قرار گرفت و دوباره به بهار برگشت و در آن حدود و بنگال و کامروپ مشغول توسعه امپراطوری بود که تفصیل آنرا قبل ازین دیدیم . اما بالاخره در سفر تبت هزیمت یافت و بسیاری از طرفداران او بقتل رسیدند . محمد بعد از این واقعه از زندگی راضی نبود مردم همه جا او را مورد سرزنش قرار میدادند و مرگ عسکرو همکارانش را بیادش می آوردند ؛ تا آنکه همین غصه او را بیمار و ملازم بستر نمود . بنا بر قولی محمد همکار دیگری داشت بنام علیمردان از همین قبیله خودش . علیمردان نیز در شجاعت و بیباکی شهرت داشت و ناحیه کونی Kuni در اختیار او بود چون از بیماری بختیار شنید به دیکوت محل اقامت آمد . بختیار به بستر افتاده بود کسی را به اطلاق او نمیگذاشتند اما علیمردان بوسیله ای داخل شد و با کاردی او را بقتل رسانید مرگ او سال ۶۰۲ هـ (۱۲۰۵ م) صورت گرفت . *گناه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

ابن سلطنت و اغلب مورخین به همان نام شهاب الدین یاد میکنند **مسکوکات محمد غوری** کرده اند که بقول روضه الصفا بعد از رسیدن سلطنت

به معزالدین تبدیل شد . معزالدین محمد بنام محمد سام یا محمد بن سام نیز شهرت دارد که باستناد سکه به این باب ادرش شریک بود . عنوان کتیبه عبارت است از : سلطان اعظم معزالدین ابوالمظفر محمد بن سام . روی بعضی از کتیبه ها این نام اینطور مختصر شده است : سلطان الاعظم ابوالمظفر محمد بن سام . و روی عده ای هم : سلطان الاعظم محمد بن سام نقش شده .

مهمترین سکه های اوسکه هایست که تاج الدین یلدرم آن را بافتخار پیشوای فقید خود ، پس از مرگ او در غزنین ضرب زده است .